باسمه تعالی

16/11/96

بحث در این بود که آیا ثمره نزاع بین اعمی و صحیحی مترتب میشود یا خیر؛ گفتیم ثمره ای که تصویر شده است این است که اگر قائل به وضع للاعم شدیم اطلاق دلیل امضاء معامله در صورت شک در جزئی یا قیدی، فاقد را در بر میگیرد و ما می توانیم با تمسک به این اطلاق الغاء اعتبار آن قید مشکوک کنیم و اثبات صحت معامله فاقد جزء کنیم. اما اگر قائل به وضع للصحیح شدیم، این اطلاق جاری نیست، و در این فرض اصل تحقق بیع مشکوک است؛ واطلاق احل الله البیع در وقتی جاری میشود که ما بدانیم بیع است اما ندانیم چیزی در آن معتبر است یا نیست با اطلاق احل الله آن را معلوم میکنیم، اما اگر قائل شدیم که بیع وضع للصحیح شده است اطلاق جاری نمی شود.

اینجا گفتیم وجهی برای جریان اطلاق علی القول بالصحیح وجود دارد که منجر به عدم ترتب ثمره خواهد شد، وآن اینکه اگر بگوییم مراد از صحیح صحیح عندالعقلاء باشد، در این صورت اگر شک کنیم که عند الشارع قید زائدی معتبر شده است یا خیر می توانیم با اطلاق احل الله البیع نفی اعتبار آن قید زائد بکنیم، چون در این فرض صدق بیع حتی بنابر قول للصحیح محرز است، اما نمی دانیم آن شرط شرعی زائد در آن معتبر هست یا خیر، و اطلاق احل الله البیع آن را میگیرد، چون عقلائاً بیع است ولی نمی دانیم که آیا آن قید یا شرط شرعی در آن معتبر شده است یا خیر با اطلاق احل الله نفی می کنیم اعتبار آن شرط یا قید زائد را. و بنابراین در این فرض ثمره منتفی میگردد.

مرحوم شهید (ره) دو وجه دیگر برای تصحیح جریان اطلاق علی القول بالصحیح شرعی بیان می‏کنند که یعنی حتی علی القول بالوضع للصحیح شرعی باز قائل به جریان اطلاق بشویم.

وجه اول؛ حتی علی القول بالوضع للصحیح بنابر دلالت اقتضاء تمسک به اطلاق دلیل امضاء معامله کنیم و نفی کنیم اعتبار شرط یا جزء زائد را.

دلالت بالاقتضاء یعنی دلالت بالالتزام، یعنی تلازمی وجود داشته باشد بین آنچه در نص دلیل آمده با یک معنای دیگر، یعنی این دلیل اقتضاء میکند چیز دیگری را. به دلالت اقتضاء ما می توانیم از دلیل امضاء شرعی استفاده کنیم نفی اعتبار جزء یا شرط مشکوک را ولو قائل به وضع اسم معامله للصحیح باشیم. اطلاق در اینجا دیگر اطلاق مقدمات حکمتی نیست، اینجا اطلاق سعه ایست که یعنی اطلاق به دلالت لفظ است و نه به دلالت قرینه حکمت.

به دلالت اقتضاء می توانیم از دلیل امضاء شرعی استفاده کنیم، نفی اعتبار جز یا شرط مشکوک را حتی اگر قائل به وضع معامله للصحیح باشیم.

گفته میشود اگر احل الله البیع دلالت نکند بر نفی اعتبار قید یا شرط مشکوک لغویت لازم می آورد. از آنجا که لغویت لازم می آید اگر قائل نشویم به افاده احل الله البیع نفی اعتبار قید زائد را پس باید حتما احل الله البیع دلالت بر نفی قید زائد کند.

به عبارت دیگر؛ تنها فایده ای که بر احل الله البیع بار میشود این است که اگر شک در قید زائد شد، بتواند آن را نفی کند. و اگر این فایده بر احل الله البیع بار نشود، احل الله البیع میشود کلامی لغو به این دلیل که به این معنی میشود که گفته شود: «احل الله الحلال» چون فرض این است که بیع وضع للصحیح شرعی شده باشد که یعنی حلال شرعی.و در جایی که بیع وضع للصحیح شرعی شده باشد، این احل الله البیع مثل این می ماند که بگوید: الماء ماءٌ، الحلال حلالٌ....؛ میشود لغو و قضیه به شرط محمول که لغو و باطل است؛ برای اینکه قضیه به شرط محمول نشود باید بگوییم معنی احل الله البیع این است که اگر شک در اعتبار قید زاید کردید آن قید دیگر معتبر نیست چون احل الله البیع.

به بیانی دیگر می توانیم بگوییم درست است که عام ظهور در شمول شبهه مصداقیه ندارد و حکم عام شامل شبهه مصداقیه نمیشود و عموم عام یا اطلاق مطلق در شبهه مصداقیه حجت نیست؛ لکن این در وقتی است که قرینه نداشته باشیم؛ اما اگر قرینه داشته باشیم براینکه این عام شبهه مصداقیه را هم در بر میگیرد، یعنی این عام عامی است که می گوید اگر شک در مصداق هم کردیم این مصداق را هم مشمول حکم می دانم. اگر چنین قرینه ای داشتیم مانعی نیست که ما تسمک به عام در شبهه مصداقیه کنیم.

اینجا گفته میشود اگر ما این احل الله البیع را بگوییم دلالت دارد بر اینکه «احل الله البیع المشکوک صحته»؛ در اینصورت دیگر از لغویت خارج میشود. درست است که بیع را موضوع برای صحیح می دانیم ولی این احل الله البیع می گوید «ما شک فی کونه بیعاً یُعتبر بیعاً؛ در این صورت از لغویت بیرون می آید و معنی اش این نیست که البیع الصحیح صحیحٌ بلکه معنی این میشود که «البیع المشکوک کونه بیعاً هو بیعٌ صحیحٌ» که دیگر از لغویت خارج میشود. قرینه اش هم این است که اگر چنین نباشد لغویت لازم می آید.

به جای اینکه موضوع خود بیع باشد میگوییم موضوع مشکوک البیعیه است، میشود مجاز با قرینه، که یعنی این قرینه خارجی دلالت می کند بر اینکه کلمه بیع را در اعم از بیع صحیح و مشکوک می داند، یا حداقل شامل بیع مشکوک هم می داند. میشود یصح البیع المشکوک صحته نه یصح البیع الصحیح تا قضیه بشرط المحمول بشود.

مرحوم صدر (ره) بر این وجه اشکال می گیرند؛ می فرمایند دلالت اقتضاء در فرضی است که بدون دلالت بر لغو اعتبار مشکوک القیدیه هیچ فایده ای بر احل الله البیع تصور نشود، یعنی احل الله البیع به این معنی بود: «احل البیع الصحیح»

در گذشته گفتیم مرحوم صدر فرق گذاشته اند بین صحیح مفهومی و ما هو صحیح في الواقع. فرمودند وقتی قضیه به شرط محمول میشود که مراد از بیع صحیح، بیع صحیح مفهومی باشد.

اگر مراد از صحیح همان بیع تام الاجزاء و الشرایط در خارج باشد، مثل جایی که بگوید «این» صحیح است ومراد از « این» بیع تام الاجزاء والشرایط خارجی باشد. اگر به مفهوم اشاره نکند بلکه به واقع اشاره کند و بگوید این صحیح است، در این صورت لغویت منتفی میشود. در اینجا دیگر بشرط محمولی نمیشود چون فرض صحت نمی کنیم بلکه خارجاً صحیح است. مثل اینکه به جای بیع بگویید هذا حلالٌ. و همین مقدار فایده که بیع را مشیر به خارج بدانیم، یا بیعی که صحیح باشد خارجاً، و اخذ صحت در مفهوم نکنید قضیه را از بشرط محمول بودن خارج میکند.

**اشکالات**

**اشکال اول؛** اگر بیعی را فرض گرفتید که در خارج تام الاجزاء و الشرایط است دیگر احتیاجی به دلیل امضاء ندارد؛ ما دلیل امضاء را در جایی می خواهیم بکار ببریم که یُشک في کونه تام الاجزاء و الشرایط. بله از قضیه به شرط المحمول بودن خارج شد، اما آیا بر این امضاء فایده عملیه هم بار میشود؟

مشکل منطقی را حل کردید، ولی مشکل عملی را حل نکردید، چون اگر بگویید که خداوند آن بیعی را حلال کرده که همه شرایط و اجزاء محتمله را دارد، بنابر این اگر شک کردیم که آیا جزئی یا شرطی معتبر است یا خیر باز شک در شمول احل الله البیع برا ی آن مورد را داریم. شما نتوانستید سعه احل الله البیع را طوری درست کنید که شامل آن مورد بشود. و باز هم دلیل اقتضاء می تواند اینجا عمل کند و بگوید که اگر شامل این مورد نشود نشود، باز هم لغویت لازم می آید متنهی نه لغویت به معنای منطقی بلکه به لحاظ لغویت عملی، یعنی لا یترتب علیه فایدة عملاً.

این توجیه حل لغویت به یک معنی میکند اما حل لغویت به آن معنای مورد بحث ما در اینجا نمیکند؛ چون لغویت مورد بحث ما لغویت در عمل است، لغویت به لحاظ عدم ترتب فایده عملی در خارج. ما کجا می خواهیم از این احل الله البیع استفاده کنیم؟

غایت ما یلزم از بیان حضرتعالی این است احل الله البیع قضیه بشرط المحمول نیست، گزاف منطقی نیست، اما معذالک اثر عملی بر آن بار نیمشود، اگر مراد از این بیع، بعیی است که مشتمل بر همه اجزاء و الشریط محمتله باشد، اگر ما احتمال دادیم یک جزئی معتبر باشد، و بخواهیم به اطلاق احل الله البیع برای اثبات صحت آن بیعی که آن جزء را ندارد تمسک کنیم، ممکن نیست، و شامل آن مورد نمی شود،

فایده احل الله البیع این است که در فرض شک در اعتبار جزء و شرط باشد؛ اما اگر معنی بیع تام الاجزاء و الشرایط باشد دیگر احل فایده ای ندارد. یا اگر مشتمل بر تمام محتملات بود بگویید احل، اینکه به درد ما نمی خورد چون اینجا خودمان می دانیم که احل الله. احل در جایی به درد ما میخورد که جزئی یا شرطی باشدکه یُحتمل کونه شرطاً یا جزاً ، و بیعی داریم که آن جزء و شرط را دارا نیست، اینجا میخواهیم ببینیم که این بیع را شارع احل یا خیر.بلکه در هر فعل غیر عبادی اگر شک در شرطیت جزئی کردید یا شک در جزئیت جزئی کردید و آن را انجام دادید، شک مرتفع مشود، و یقین پیدا میکنید و احتیاج به نص ندارد.

**اشکال دوم؛** اتیان بیع یا هر معامله ای با تما م اجزاء و شرایط محتمله آن که کار عرف نیست؛ اتیان یک عنوان با همه شرایط محتمله را عرف نمی تواند بفهمد که اتیان به تمام اجزاء و شرایط بکند؛ بلکه احتیاج به تأملات و تدبرات عقلیه عمیقه دارد. آن هم نه از هر عاقلی بلکه از عاقلی که آشنایی با مذاق شارع داشته باشد، آن وقت اگر احل الله البیع بخواهد چنین بیعی را تصحیح کند، بیع به این معنی که واجد کلُ ما یحتمل ان یکون جزءا او شرطا فیه. این چنین بیعی که کار عرف نیست، چون تنها عالم مسلط به محتملات می تواند تمام محتملات را بیاورد.

**اشکال سوم؛** اینکه بیع مشتمل بر کل ما یحتمل کونه جزا او شرطا باشد فرد نادر از بیع است. و اینکه احل الله البیع نظر به فرد نادر داشته باشد خلاف تفاهم عرفی است.